

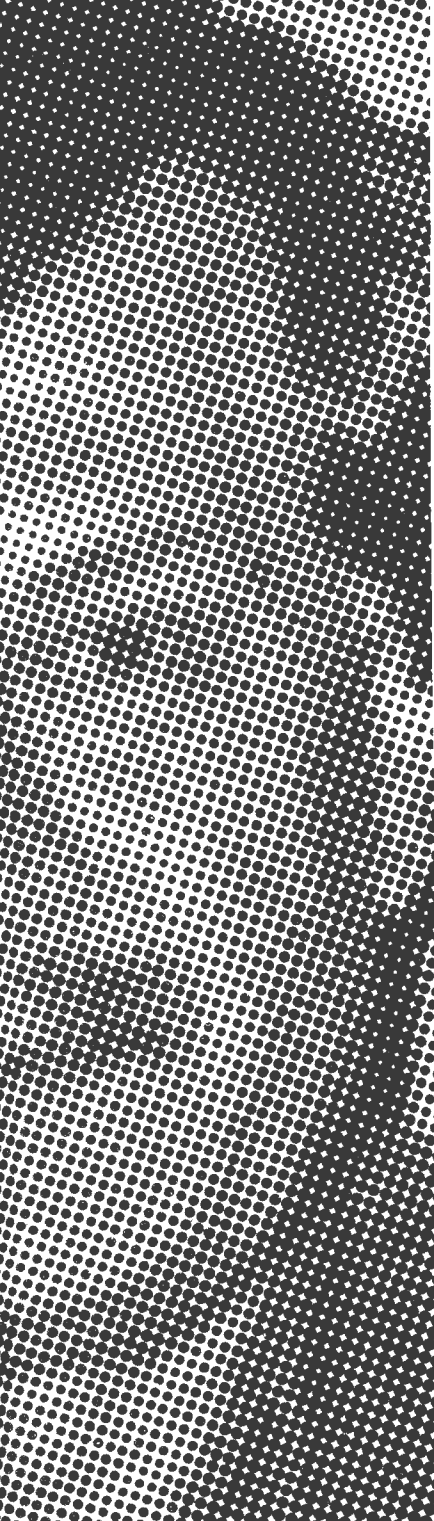
کتابخانه ملی افغانستان

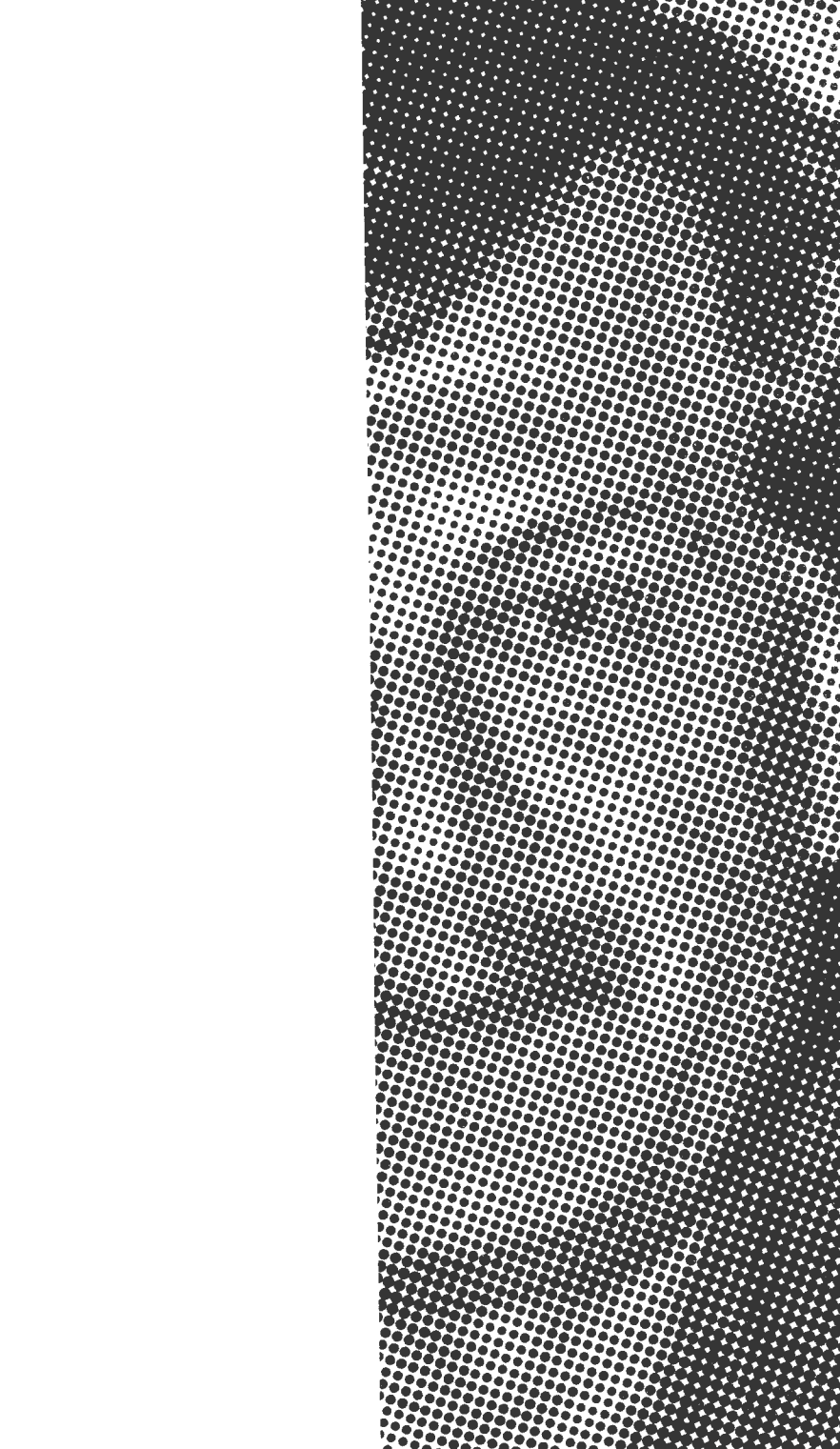
عمران صلاحی

د نړۍ په باره



مجموعہٴ کامل اشعار عمرانِ صلاحی - جلد اول





رده‌بندی نشر چشمه: ادبیات فارسی - شعر فارسی - مجموعه شعر

عمران صلاحی
در غبار برف
— مجموعه‌ی کامل اشعار —
جلد اول

طراح گرافیک: مجید عباسی
همکاران آماده‌سازی: نیا وزندی، زهرا بازیان شتربانی
ناظر تولید: امیرحسین نججوایی
لینوگرافی: یاختر
چاپ: تاجیک
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ اول: زمستان ۱۴۰۰، تهران
ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازتی کتبی نامشر است.

شابک: ۰-۰۷۸۸-۰۱-۶۲۲-۹۷۸

سرشناسه: صلاحی، عمران، ۱۳۸۵-۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور: در غبار برف / عمران صلاحی
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ج ۶۳۷، ۱ ص
شابک: ۰-۰۷۸۸-۰۱-۶۲۲-۹۷۸
شابک دوره: ۰۷۸۷-۰۱-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: مجموعه‌اشعار کامل
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
موضوع: Persian poetry--20th century

رده‌بندی کنگره: PIR۸۱۳۴

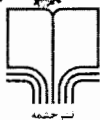
رده‌بندی دیویی: ۸۱۶۲/۱۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۷۴۳۱۷۸۱

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیپا

مجموعہ کامل اشعار - جلد اول

عمران صلاحی در غبارِ برف



نیشنل بک ٹرسٹ



مجموعه‌ی حاضر کلیات اشعار عمران صلاحی است که اغلب در کتاب‌های شعر او چاپ شده‌اند؛ اما تاکنون در مجموعه‌ای مستقل در یکجا به چاپ نرسیده‌اند. هدف ما از چاپ این مجموعه دیده شدن همه‌ی شعرهای اوست تا مرور سال‌ها شعر او امکان‌پذیر شود. همچنین در این کتاب بخشی نیز با عنوان افزوده‌ها گنجانده شده که شامل شعرهایی است که تاکنون در کتابی از او به چاپ نرسیده‌اند.

شاید خیلی‌ها بدانند که شعر در نظر او اهمیت فراوانی داشت. به گفته‌ی خودش «شعر را برای دل خودم می‌نویسم» و «شعر می‌گویم، مثل گریه که آدم را سبک می‌کند.» بیش از چهل دفتر شعر از او باقی مانده که بسیاری از آن‌ها در زمان حیات او، به دلایل مختلف، چاپ نشده بودند. بعد از او، به دفترهایش مراجعه کردیم و دیدیم با نظم و دقت همه‌ی شعرهایش را در چندین دفتر نوشته و پاک‌نویس کرده است؛ گاهی بارها، بابیان، انتخاب و چینش‌های متفاوت.

دفترهای او به ترتیب تاریخ مرتب شده‌اند. اولین دفتر شعرش، شامل شعرهای ابتدایی اوست از سال‌های حدود ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ و پس از آن دفتری در هر سال تا دفتر آخر در سال ۱۳۸۵. در هر دفتر، شعرهای هر سال به ترتیب تاریخ سرایش پاک‌نویس شده‌اند و تقریباً در پایان همه‌ی شعرها، مکان و زمان سرایش شعر نوشته شده است. این ترتیب تاریخی در کتاب‌های شعر او نیز رعایت شده است.

اما در کنار این ترتیب تاریخی، خود او بعد از دفترهای گریه در آب و ایستگاه بین راه، در سال‌های بعد و مخصوصاً بعد از آن‌که تنوع شعرهایش بیش‌تر شده، شعرهای خود را در دفترهایی با عنوان‌های جدیدی نیز فهرست‌بندی کرده است. مثلاً دفتری از شعرهای سپید او با عنوان در غبار برف پاک‌نویس شده یا دفتر مرا به نام کوچکم صدا بزن شامل شعرهای نیمایی و... تقسیم‌بندی و چینشی از مجموعه اشعار براساس وزن، مضمون، حال و هوا، منبع الهام و... که به علت محدودیت‌های مختلف، مجموعه‌ای کامل از دفترهای شعر او هیچ‌گاه منتشر نشده است.

در این مجموعه سعی کردیم، با مراجعه به کلیه کتاب‌ها و دفترهای شعر جدی و طنز آمیز او، در تنظیم مجموعه‌ای از اشعار چاپ‌شده و نشده، به نظم و فصل‌بندی مورد نظر او نزدیک شویم. با این توضیح که طنزهای منظوم و شعرهای فکاهی او که مجموعه‌ای از آن‌ها در کتاب دیوان ابوطیاره به چاپ رسیده‌اند در این کتاب نیامده‌اند.

مجموعه‌ی حاضر شامل شانزده فصل از دفترهای شعر اوست. بعضی از این دفترها به شکل کتاب مستقل و برخی دیگر به صورت منتخب در کتاب‌های دیگر چاپ شده‌اند. دفترهایی را که مستقلاً در کتابی چاپ شده بوده در ابتدای فصل‌های شان با عنوان «کتاب» و بقیه را با عنوان «دفتر» آورده‌ایم:

دفتر سال‌های دور، کتاب گریه در آب، کتاب قطاری در مه، کتاب ایستگاه بین راه، کتاب هفدهم، دفتر مرا به نام کوچکم صدا بزن، کتاب من و دامی خوانم، کتاب در زیر آسمان مزامیر، دفتر رؤیاهای مرد نیلوفری، کتاب در یک زمستان، دفتر در غبار برف، کتاب هزار و یک آینه، کتاب آن سوی نقطه چین‌ها... کتاب‌های عطر بیدار زمین، کتاب پشت دریاچه‌ی جهان و افزوده‌ها.

فصل آخر نیز بخش افزوده‌ای از شعرهایی است که تاکنون در کتابی از او چاپ نشده یا آن‌هایی که در هیچ دفتری نگنجیده‌اند.

نام در غبار برف نیز، که تاکنون بر هیچ کتابی نیامده، برای کتاب حاضر برگزیده شده است.

همان‌طور که اشاره شد، او شعرهای خود را بارها مرور، بازنویسی و انتخاب کرده است. بعضی شعرها بدون عنوان‌اند و بعضی شاید هرگز تحریر نهایی نشده‌اند. در این مجموعه سعی کرده‌ایم شعرهایی را که بیش از بقیه انتخاب شده و نزدیک به آخرین انتخاب‌های او بوده‌اند در نظر بگیریم.

بعضی از اشعار او نیز، که بدون نام بوده‌اند، به همان صورت و همراه با بخشی از ابتدای شعر در فهرست گنجانده شده‌اند.

عمران صلاحی اشعار بسیاری نیز به زبان ترکی سروده است که در مجموعه‌ای مستقل به چاپ رسیده‌اند. اما بعضی از شعرهای او که ابتدا به ترکی سروده و بعداً خود او به فارسی برگردانده در این کتاب آمده‌اند. گفتنی است معیار چاپ این اشعار نیز در این کتاب، بازنویسی و انتخاب‌های مکرر آن‌ها توسط شاعر به عنوان اشعاری مستقل بوده است. همین‌طور بعضی شعرهای او دوزبانه‌اند و قسمت‌هایی از شعر به زبان ترکی سروده شده‌اند. خود او این قسمت‌ها را به فارسی ترجمه کرده که در این کتاب نیز در پانویست آورده شده‌اند.

همان‌طور که در آثار قبلی عمران صلاحی دیده شده، او در زمینه‌ها و سبک‌های گوناگون ادبیات طبع آزمایی کرده است و این باعث شده در مجموعه‌ی حاضر نیز انواع سبک‌ها، شیوه‌ها و قالب‌های شعری را از او ببینیم.

در این کتاب نیز، با مرور سال‌ها شعر او، نکاتی از نحوه‌ی شکل‌گیری زبان شعری او تاردی از روابط و اتفاقات تأثیرگذار بر او و آثارش را می‌توان دید. در بعضی سال‌ها، شعرهای بیش‌تری سروده شده و بعضی کم‌تر، ولی هیچ سالی بدون دفتر شعر نیست. تقریباً هیچ واقعه یا رویدادی در زندگی او نیست که سبب سرودن شعری نشده باشد. خود او در جایی گفته است «وقتی به

شعرهایم نگاه دوباره‌ای می‌اندازم، می‌بینم همه‌شان را به نحوی از زندگی‌ام الهام گرفته‌ام. ... «واقعاً زندگی هر شاعری را می‌شود از درون شعرهایش پیدا کرد.»

شعر برای او موضوعی بسیار درونی بوده و با وجود همه‌ی تلخی‌ها، اندوه و سرخوردگی‌ها، با بیان ظریف خود، شعرهای زیادی درباره‌ی خود شعر سروده است و مضمون‌های شعر و عشق و زیبایی در شعرهای او همواره حضور دارند.

به نظر می‌رسد بسیاری بر این توافق داشته باشند که عمران صلاحی شاعری است که همواره سعی کرد شخصیت و شعرش را از موج‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی و ادبی و گروه‌بندی‌ها و حواشی رایج و... بیرون نگه دارد و با نگاهی فراتر، اشخاص و اندیشه‌های متنوع را پذیرا باشد. او، همان‌گونه که در شعر به هیچ قالبی وابسته یا متعصب نبود، در روابطش نیز، با وجود نشست و خاست با گروه‌های مختلف، منحصرأ به هیچ‌یک نپیوست و این روش زندگی را تا انتها نیز ادامه داد، گرچه ممکن است یکی از دلایل کم‌تر دیده شدن و قدر نادیدن اشعار او همین بوده باشد، شاید همه‌ی این‌ها باعث شود که تاریخ، شعر و شخصیت او را، به عنوان شاعری در خاطر نگاه دارد که در ترکیبی از اندوه ژرف و تنهایی عمیق و طنزی تلخ، با زبانی ظریف و ساده و روان، در خلوت خویش، به شعر پناه می‌برد.

بهاره و یاشار صلاحی

مردادماه ۱۴۰۰

فهرست

دفتر سال‌های دور	۱۳
کتاب گریه در آب	۳۷
کتاب قطاری در مه	۹۵
کتاب ایستگاه بین راه	۱۲۱
کتاب هفدهم	۲۳۵
دفتر مرا به نام کوچکم صدا بزن	۲۷۹
کتاب من ودایمی خوانم	۴۰۵
کتاب در زیر آسمان مزامیر	۴۵۹
دفتر رؤیاهای مرد نیلوفری	۵۱۵
کتاب در یک زمستان	۵۳۵
دفتر در غبار برف	۶۰۱
کتاب هزار و یک آینه	۶۴۹
کتاب آن‌سوی نقطه‌چین‌ها...	۷۴۳
کتاب عطر بیدار زمین	۸۳۹
کتاب پشت دریچه‌ی جهان	۹۲۳
افزوده‌ها	۱۱۸۱
فهرست کامل	۱۳۰۱

دفتر سال‌های دور^۱

دسته گل	۱۵
آمدی	۱۶
نامعلوم	۱۷
انتظار	۱۸
جست‌وجو	۱۹
بهار بی پایان	۲۰
آتش و چشمه	۲۱
دوستی	۲۲
سه صحنه	۲۳
مرداب	۲۴
سنگ و آب	۲۵
حرکت	۲۶
تیله	۲۷
نیلوفری	۲۸
درخت و شعله	۲۹
آتش و عطش	۳۰
حادثه	۳۱
باران	۳۲
بهاریه	۳۳
بیا کمی بد باش!	۳۴
در پیاده‌رو	۳۵
اخبار	۳۶

۱. عنوان یکی از قدیمی‌ترین دفترهای شعر عمران صلاحی که اشعار آن به‌مرور در کتاب‌های مختلف چاپ شده و در این فصل در کنار هم گرد آورده شده‌اند.

دسته گل

ای که رخ افروخته‌ای همچو گل
رنگ ز رخ باختتم را ببین
پنجره‌ی خانه‌ی خود باز کن
دسته گل انداختم را ببین!

تهران — ۱۳۴۳

آمدی

آمدی از اشتباه این جا ز راه دیگری
باز شادم کن شبی با اشتباه دیگری

تیره بادا اختر بختم اگر بخشد فروغ
آسمان صاف دل را جز تو ماه دیگری

دم زنم از بی گناهی گرچه دانم پیش تو
بی گناهی نیز باشد خود گناه دیگری

در شب هجر، ای پری! سازد صلاحی بهر خود
با خیال زلف تو شام سیاه دیگری

تهران — ۱۳۴۴

نامعلوم

مادرم نیمه‌شبان
چرخ‌خیاطی خود را چو به کار اندازد
آرد آوازش، در خاطر من
چرخ‌ارابه‌ی تنهایی را
که رود از دل یک جاده‌ی تنگ
مقصدش نامعلوم

تهران — آذر ۱۳۴۵

انتظار

جاری‌ست عطر وحشی گل‌ها
از دره‌ی باریک
پیک نسیم آرد پیامی گنگ
از جنگل تاریک

گردد گذرگاه پرستوها
آن تنگه‌ی گل‌پوش
آید به جوش از جنبش قوها
آن برکه‌ی خاموش

آن جاده‌ی مهتابی و نمناک
کآرام و شورافزاست
با چشم‌های نرده‌هاش اکنون
در انتظار ماست

تهران — بهمن ۱۳۴۵

جست‌وجو

هر سو شتافتم
در عمق پیشه‌های غم آلوده‌ی خموش
بر اوج قله‌های دل‌انگیز برف‌پوش
در جاده‌های مخملی ماهتاب‌ها
بر سنگ‌فرش نقره‌ای موج آب‌ها

هر سو شتافتم
هر سو ولی دریغ
هرگز وجود گم‌شده‌ام را نیافتم

اینک تو مانده‌ای
آیا
در خویشتن، وجود مرا حس نمی‌کنی؟

تهران — ۱۳۴۶/۰۵/۲۵

بهار بی پایان

نه از زمانه ملولم، نه از زمان سیرم
ولی اگر تو بگویی بمیر، می میرم

چنان به عالم دیوانگی گذارم پای
که بازوان تو آخر کشد به زنجیرم

به جست و جوی بهارم، بهار بی پایان
سراغ گم شده ام را من از تو می گیرم!

تهران — اسفند ۱۳۴۶

آتش و چشمه

روح سردرگم من
بوی جنگل دارد
و نگاه تو در آن
آتشی می‌کارد

چشم تو پنجره‌ی مرموزی‌ست
کاش می‌دانستم
پشت این پنجره کیست
کاش می‌دانستم
چه کسی در تو اقامت دارد

کاش
آتشی بودی و می‌سوزاندی
علف هرزه‌ی تردیدم را
چشمه‌ای بودی و می‌رویاندی
دانه‌ی خفته‌ی امیدم را

تهران — ۲۸ / ۰۶ / ۱۳۴۲

دوستی

فکر تو عایق سرمای من است
فکر کردم به صمیمیت تو، گرم شدم
خنده کن، خنده، که با خنده‌ی تو
آفتاب از ته دل می‌خندد

شرم در چهره‌ی من داشت شقایق می‌کاشت
سفره انداخته بودیم و کنارش با هم
دوستی می‌خوردیم

حرف تو سنگ بزرگی جلو پای زمستان انداخت
باز هم حرف بزن...

تهران — ۱۳۴۸

سه صحنه

۱

نوشته بود سر کوه: زنده باد فلان

۲

نشست برف و حجابی کشید بر سر کوه

۳

غریو مردم ده: زنده باد برف!

مراغه — ۱۳۵۰ / ۱۱ / ۰۸

مرداب

ای مگس‌ها! ای گروه گیج دیوانه
 ای ز جولان شما تنگ آمده میدان پروانه
 همچنان طیاره‌های پُرتنین آخر چه می‌خواهید
 از من — این ده‌کوره‌ی متروک ویرانه —

همچو مردابم که از من آب می‌نوشید
 همچو مُردارم که از دیدار من برتن لباس شوق
 می‌پوشید!

□

بهتر است از جای برخیزم
 با تکانی موج‌هایم را فروریزم
 من نه مردابم، که دریایم
 من نه مُردارم

من به گل باید بیندیشم
 من نباید بعد از این پروانه را از خود برنجانم

مراغه — ۱۳۵۱/۰۴/۱۸

سنگ و آب

شده‌ام پرتاب
مثل سنگی که بلغزد بر آب

خطر غرق شدن
مثل یک دایره دور سر من می‌چرخد
می‌روم لغزان لغزان، تا دور

لب آب
وزغی می‌خندد

مراغه — ۱۲/۰۱/۱۳۵۲

حرکت

ابرها در حرکت
خانه‌ها ساکن
کلشکی
ابرها ساکن بودند
خانه‌ها در حرکت

بادها در حرکت
باغ‌ها ساکن
کلشکی
بادها ساکن بودند
باغ‌ها در حرکت

نوبتی هم باشد
نوبت خانه و باغ است که گشتی بزنند

مراغه — ۱۳۵۲/۰۲/۰۱

تیلہ

با صدایش گنجشک

تیلہ‌ای می‌سازد

شیشه‌ای و رنگارنگ

تیلہ

قل می‌خورد و

می‌آید

مثل گردوی درشتی سر راهش

دل من

مراغه — ۱۳۵۲/۰۲/۰۱

نیلوفری

ماه

نیلوفر در دستش

پاورچین پاورچین، می آید بالا

از پله

و اتاقم را آبی می سازد

عشق

پیراهن خوابش بر تن

پاورچین پاورچین، می آید بالا

از پله

و مرا در بر می گیرد

تهران — ۱۳۵۲/۰۳/۲۵

درخت و شعله

درخت شعله کشید
حیاطمان تب کرد
نسیم با هیجانش، نفس نفس می زد

درخت، بار آورد
دوتا انار آورد
دوتا انار رسیده، دوتا انار درشت

انار
به رنگ شرم درآمد
درخت، دختر شد

تهران — ۱۳۵۲/۰۳/۳۱

آتش و عطش

ای درختان بلند!
این مسافر، خسته‌ست
و نگاهش را بر شاخه‌ی لرزان شما
مثل برگ‌گی بسته‌ست

سایه را مثل پتویی پاره
بر زمین پهن کنید



شهر در بستر تب سوخته است
در گلویم عطشی
آتش افروخته است

روی این کهنه پتو، یاد کسی
می نشیند و به من
آب می نوشاند

تهران — ۱۳۵۲/۰۴/۰۹

حادثه

نهاد زیر سرش صفحه‌ی حوادث را
و مثل حادثه‌ای روی آن دراز کشید

تهران — ۱۳۵۲/۰۶/۰۶